

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حمید محوی
۰۹ دسمبر ۲۰۱۶

نگاهی به مفهوم «نهیب مقام معظم رهبری» در باب «مهندسی فرهنگی»

یا

کهن الگوی کشتار مردم شهر استخر
نام اصلی «مهندسی فرهنگی» گروگان گیری توده ها



آنانی که می خواهند بدانند چرا سرزمین و مردم ایران از قرن‌ها پیش دچار فروپاشی شدند، از غافله تمدن بازماندند و راه پیشرفت به شکل اجتناب ناپذیری بر آنها بسته شد، و پس از دست دادن سرزمین‌هایشان در قرون گذشته، در اضمحلال فرهنگی به زمین بازی قدرتهای بزرگ زمانه تبدیل شدند، در این صورت اگر هنوز برای درک فروپاشی تمدن و فرهنگ و فقدان ذخیره فرهنگی متناسب با جهان امروز در ایران کنجکاو هستید، پیشنهاد می کنم گزارش اخیر خبرگزاری فارس را بخوانید : عنوان مقاله : «صفر هرندي در شورای عمومی اتحادیه انجمن دانشجویان مستقل : بعد از انقلاب اداره فرهنگی کشور را به دست قضا و قدر سپردیم/موازی کاری های بیجا در فرهنگ» ۱۱.۹.۱۳۹۵ لینک گزارش در زیر :

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13950911000640>

صفر هرندي عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی یادآوری می کند : «...تا اینکه مقام معظم رهبری یک نهیبی می زند و بحث مهندسی فرهنگی را مطرح می کند...» (در مقاله نامبرده در بالا)

سرانجام در خطوط پایانی همین مقاله پی می بریم که مفهوم بنیادی «مهندسی فرهنگی» در واقع وارث ذهنیت بیابان نشینهای عرب ۱۴۰۰ سال پیش است که با دعاوی دین جدید و انگیزه غارت جهانیان اسب و شترهایشان را به قصد کشور گشائی زین کردند و با زور شمشیر، کشتار جمعی، تجاوز به زنان و بر پا کردن چتر وحشت و تروریسم برای ابد و ازل در سراسر جهان با مجوز مستقیم از درگاه آفریدگار جهان با میانجیگری گابریل فرشته مقرب، از جمله تار و پود سرزمین ایران را غارت و تسخیر و مردم سرزمینهای تسخیر شده را نیز از زندگی شرافتمندانه ای که می بایست شایسته «اشرف مخلوقات» باشد محروم کردند، تا جایی که حتا حرف زدن به زبان فارسی را نیز برای ایرانیان حرام دانستند. نشان بارز تخریب زبان فارسی را حتا امروز می توانیم روی عالی ترین نماد ملی ایرانیان که پرچم سه رنگ ایران است ببینیم. امروز می بینیم که تا چه اندازه مردم ایران با واپس زدن (بخوانید تحریف ناخودآگاهانه) معنای واقعی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» فاجعه هولناک را واپس زده اند، و «از دین گریزی نیست» را به «در دین اجبار نیست» تعبیر کرده اند تا جراحت تاریخی و درماندگیهای خود را تسکین دهند. که نیاکان ایرانی ما با آغوش باز از اسلام استقبال کردند، یعنی دروغ محض (...) آری سرانجام پی خواهیم برد که «مهندسی فرهنگی» به چه معنایی و پیش زمینه ها یا کهن الگوهای آن کدام بوده است :

«صفار هرندی گفت: به نظر می رسد امروز گرایش های معنوی جامعه در یک بخش هایی ارتقاء پیدا کرده مثلا یکسری سخنرانی های مثبت این اثربخشی را داشته است یا یکسری عملیات ها مثل راهپیمایی اربعین باعث این موضوع شده است.» (همانجا)

اگر بخواهیم فقط به یکی از بارزترین وجوه مشخصه ادیان ابراهیمی اشاره کنیم، این وجه مشخصه، علاوه بر تمام فرشته های بالدار و معجزات و «بلدچین کبابی برای قوم یهود در بیابان»...، همانا آبشاری از تناقضات در گفتمان دینی خواهد بود، و نخستین جایگاه این تناقضات آشکار نیز از خود کتابهای «مقدس» شروع می شود و با رواج آنها طی قرن ها تا گفتمان مؤمنین در عصر حاضر گسترش می یابد. در اینجا می خواهیم این وجه مشخصه را در گفتمان وزیر اسبق ارشاد اسلامی جستجو کنیم.

آقای صفار هرندی با وجود اینکه می خواهد از همه امکانات دولتی برای «ذائقه سازی»، «بستر سازی»، و «نمی شود از تولیداتی که ضد مصالح نظام دینی و اسلامی ما باشد حمایت کرد...» استفاده کند، فراموش نمی کند تا بگوید که «در نقش حداکثری مثل کشورهای کمونیستی همه سرخ ها دست یک سازمان ایدئولوژیک است و آن سازمان برای همه مسائل تصمیم می گیرد ما طبیعتاً چنین چیزی را نپذیریفتم»، توضیح واضحات این است که مصلحت دینی و اسلامی ایشان ایدئولوژیک نیست و «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» برای همه چیز تصمیم نمی گیرد...

در اینجا می بینیم که نظریات افرادی مثل ماکس وبر تا چه اندازه به اثبات می رسد و به روشنی می بینیم که دین و جادو، در تحلیل نهائی، از خردگرایی تهی نیست. از یکسو صفار هرندی کمونیستها را به دلیل سرشت ایدئولوژیک محورشان متهم می کند، و باز هم آنان را متهم می داند زیرا کمونیستها می خواهند برای همه مسائل تصمیم بگیرند، و به این معنا که به دیگران اجازه ابراز عقیده و تصمیم گیری نمی دهند، ولی در چند سطر بعد می گوید :

« حمایت باید حمایت هدفمند باشد به طور مثال نمی شود از تولیداتی که بر ضد مصالح نظام دینی و اسلامی ما باشد حمایت کرد.»

تناقض از این آشکارتر (بخوانید واپس زده تر)؟ با این حساب که عدم حمایت از تولیدات فرهنگی «که ضد مصالح نظام دینی و اسلامی باشد»، کاملاً به شکلی که وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی می گوید نیست و متأسفانه تنها به امتناع قدرت حاکم از حمایت جریانهای فکری «مخالف دین» خلاصه نمی شود بلکه همراه است با انواع و اقسام تهدیدات و

مجازات‌ها تا اغراق آمیز ترین آنها یعنی «حکم ارتداد». یعنی روندی که بجز با تحمیل و گشودن چتر اختناق و سرکوب دائمی و فراگیر ممکن نیست، و علاوه بر این به وضعیت متناقضی در سطح جامعه می انجامد، زیرا یکی از مهمترین بهانه های نظام اختناق و سرکوب یعنی «انسجام امت اسلامی» را بی اعتبار می کند و عملاً به شکاف عمیق اجتماعی دامن می زند. زیرا همه ایرانیان مسلمان نیستند، و همه مسلمانان نیز در طول زندگی شان به شکل احتمالی همیشه مسلمان باقی نمی مانند... خود مسلمانان نیز می توانند در بعضی از روزها و یا ساعات زندگی شان در وجود خدا و پیغمبر و کل دعاوی دینی شک کنند و به شکل پاره وقتی ممکن است از مسلمانی دست بکشند. و از همه مهمتر حضور دائمی تهدیدات علیه از دین برگشتگان است که به شکلی خاص، و خلاف دعاوی رایج، انسجام اجتماعی را شکننده کرده و از درون می پوکاند: یعنی وضعیتی که با توجه به «حکم ارتداد» و شلاق و اعمال شکنجه هایی که شرح مکانیسم آن را گاهی گذاری در یوتوب می بینیم و می شنویم، و کوتاه سخن یعنی مجموعه عناصر بازدارنده ای که بیشتر دروغ و ریا را به ارزش حیاتی در بطن «امت اسلامی» تبدیل می کند. که حقانیت اسلام هر چه باشد، با وجود «حکم ارتداد» امت اسلامی، دست کم، به هر اندازه ای که حقیقت داشته باشد، هم زمان به همان اندازه می تواند حقیقت نداشته باشد. به باور من، تناقضی مخرب تر از این «حکم ارتداد» برای انسجام و بی اعتباری «امت اسلامی» نمی توانیم متصور شویم. البته نگرانی من از بابت انسجام «امت اسلامی» نیست، بلکه نگرانی من از بابت جامعه ایران است.

در اینجا می رسم به همان پیش داوری و اصل مسلم دین پندارانه و دین سالارانه ای که «مصلحت نظام» در آن هیچ تردید و نقدی را جایز نمی داند، که متعاقباً و الزاماً به قتل حقیقت و نقد می انجامد. سانسور و تخریب تلاشهای فرهنگی با ابزار رباتیک یعنی قتل فرهنگ، شناخت، قتل واقعیت تاریخی برای خشنودی خدا و بر پا داشتن تاریخ اسلام و فقط از دیدگاه اسلامی، و فقط از دیدگاه جانماز نفتکشها، به شکلی که حتا اگر همه مردم هم علیه «مصلحت نظام» رأی بدهند در مقابل رأی خدا هیچ ارزشی نخواهد داشت، و رأی خدا را نیز فقط نخبگان می دانند تا شبه شناخت و یا دروغ شاخدارشان را تا جایی که زورشان می رسد به همه تحمیل کنند. قرآن کلام خدا ست و جبرئیل آن را بر محمد در عالم خواب و رؤیا در تب دماسنج شکن نازل کرده و هر کسی این ادعا را نفی کند، برای مصلحت نظام (و نه مصلحت حقیقت، مردم، زندگی) نیست و نابود خواهد شد، و برای این جنایت آشکار نیز توجیه قانونی خودشان را دارند، و مثل امریکائی ها که هر بار که برای تأمین منافع امپریالیستی شان ضروری بدانند میلیونها نفر را گلوله و الله اکبر باران می کنند... و چنان که می گویند اگر اندکی منطقی فکر کنید می بینید که این قانون «حکم ارتداد» خیلی منطقی و بشردوستانه نیز هست زیرا ضامن انسجام جامعه اسلامی ست. از همین رو نیز بود که در ۱۴۰۰ سال پیش (از ۲۳ تا ۲۹ هجری) سر از بدن ۴۰۰۰۰ نفر از اهالی مکر شهر استخر جدا کردند، و بقیه داستان واقعه را می توانید در کتاب «اسلام در ایران» نوشته پطروشفسکی پی گیری کنید... البته دستگاه دین اسلام تبلیغات دائمی و مفصلی را سازماندهی کرده که این رویدادها را نفی و یا به سکوت برگزار می کند، دقیقاً مثل پنهان نگهداشتن فرزند حضرت علی (ع) محمد بن حنفیه که از خوله غنیمت جنگی که سهم حضرت شده بود به دنیا آمد (...). این بیچاره تقصیرش این بود که از یک زن برده و اسیر جنگی که می بایستی با قاتل اعضای خانواده و قبیله اش همخوابگی کند به دنیا آمده بود، و خودش مقدس نبود. و به بهانه اینکه برخی ایرانیان مثل امروز در آن دوران به صفوف دشمنان ایران پیوسته بودند، ادعا می کنند که ایرانیان با آغوش باز از اسلام استقبال کردند. در حالی که فقط یک نمونه از مقاومت و خیزش ایرانیان در شهر استخر بوده (۳ ضمیمه: درباره شهر تاریخی استخر) و ۶ سال خیزش دائمی مردم علیه تهاجم اسلام ادامه داشته است. و وقتی این مبلغان دینی که از بلندی دیوار حاشا و از نفی آشکار جانبداران پیاده می شوند، می گویند «مردم شهر

استخر مقاومت کردند و اسلام نیاوردند، به همین علت به قتل رسیدند» معنای این ادعا، خیلی به سادگی چنین است که هر کسی که اسلام نیاورد باید به قتل برسد.

از دیدگاه من، فاجعه ای که برای مردم شهر استخر روی داد، کهن الگوی همین «مهندسی فرهنگی» امروز در ایران است. در آینده باید این موضوع را در آثار پژوهشگران دیگری جستجو کنیم تا با جوهر بنیادی دین اسلام و نحوه گسترش آن در جهان بیشتر آشنا شویم و بدانیم که تا چه اندازه به زور و تهدید تیغ شمشیر تکیه داشته و تا چه اندازه این دین به علاوه دو تایی دیگر برای منافع طبقات حاکم نقش پرده دود استتار را به عهده داشته است. یعنی موضوعی که در کتاب «جامعه شناسی دین» نوشته ماکس وبر نیز خیلی روی آن تأکید شده، خاصه حقوق کشیش ها و بومی یا اهلی سازی مردم در مؤسسات کلیسائی مد نظر او بوده است.

نام اصلی «مهندسی فرهنگی» گروگان گیری، راهزنی و زور بگیری در سطح توده های مردم است. حتا اگر همه مردم ایران مسلمان دو آتش باشند، تحت چنین شرایطی، بی هیچ ابهامی آنها را باید گروگان دستگاه دین اسلام تلقی کنیم. گروگان ایدئولوژی و دستگاه دین اسلام. یعنی همان ایدئولوژی که می تواند عملاً نه تنها سایه ترس و وحشت را با سوء استفاده از ثروتهای خودشان بر سر آنان بیافکند، بلکه در صورتی که برخی از آنان طاعون مرگبار برای تمدن و فرهنگ را در تار و پود این ایدئولوژی شناسائی کردند و بر «ضد مصالح دینی و اسلامی» عمل کردند، آنان را به خاموشی ابدی وادار کند. در نتیجه می توانیم بگوئیم که «مهندسی فرهنگی» نزد مقام معظم رهبری و سپس فراش باشی های او مثل صفار هرندی از کشتار مردم شهر استخر الهام می گیرد.

تکرار می کنم : تا وقتی که اسلام به تهدید و حکم ارتداد تکیه دارد، همه مردم مسلمان در وضعیت گروگان به سر می برند، حتا اگر مسلمان دو آتش و افراد با ایمانی باشند، در این دآوری هیچ ابهامی وجود ندارد. به این علت که دست کم در سرزمینهایی که زیر سلطه و نفوذ دستگاه دین اسلام به سر می برند هیچ مسلمانی نمی تواند بگوید که من در آزادی تمام دین اسلام را انتخاب کرده ام و در آزادی کامل مسلمان باقی مانده ام، زیرا خطر حکم ارتداد شامل همه مسلمانان از دین برگشته می شود. مگر این که این قانون تغییر کند، و چنین رویدادی بعید بنظر می رسد، حتا اگر در قرآن نیز چنین حکمی وجود نداشته باشد و تنها به بر ساخته های تاریخی تعلق داشته باشد. مقاومت دستگاه دینی کاملاً قابل درک است، زیرا به محض این که چتر وحشت را برچینند و به محض اینکه آزادی برای نقد دین را به رسمیت بشناسند و مردم استخر از محاصره و قتل عام نجات یابند، وقتی که شناخت عینی جایگزین شبه شناخت شود، در این صورت ستون فقرات دین از هم فرو می پاشد.

در حالی که فرهنگ یعنی مجموعه ای از شناخت و تجربیات و فن آوریهای که طی قرون و اعصار انسانها برای پاسخگویی به نیازهایشان مختلفشان بدان دست یافته اند، و همواره به شکل ذخیره یا میراث فرهنگی برای تحولات آینده از طریق مؤسسات اجتماعی، خانواده، مدرسه، دانشگاه، مرکز پژوهشی، کار و ابزارکار... از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده اند. در نتیجه اگر از فرهنگ حرف می زنیم معمولاً «مصالح دینی و اسلامی» نباید اولویت داشته باشد، بلکه پیش از هر چیزی مصالح انسانی را باید مد نظر قرار دهیم. با آگاهی به امر که حتا خود دین هم برای مصالح انسانهاست، مگر این که شکست تجربه عینی و شناخت نوین آن را از دور خارج کند. دقیقاً مثل دعا و جادویی که اثر بخش نباشد.

حتا اگر اسلام حاوی بهترین قوانین برای ابد و ازل و برای تمام مردم جهان باشد (یعنی نگرشی که فقط می تواند یک اعتقاد بی پایه و اساس و حاصل گول خوردگی و یا از سر تسلیم در مقابل خطر تیغ برنده شمشیر و حکم ارتداد باشد)، باز هم اولویت قائل شدن برای «مصالح دینی و اسلامی» بی مورد خواهد بود، و همواره مصالح انسانی باید مد نظر

قرار گیرد. این نظریه که دین اساساً برای امور زمینی ست در نوشته های ماکس وبر نیز مطرح شده. چنانکه می بینیم، طرفداران «مصلح دینی و اسلامی» نیز روی ضرورت شناخت تأکید دارند، ولی از دیدگاه آنان شناخت نیز باید اسلامی باشد، و کاملاً روشن است که محدود کردن شناخت به اسلام، و آن هم به ضرب زور و اختناق رباتیک در سطح تمامی یک ملت، به فروپاشی شناخت و سپاس به ضد فرهنگی و ضد بشری و سرانجام با ناتوی فرهنگی همراه خواهد شد (۱).

به گونه ای که ماکس وبر توضیح داده است، دین و جادو هر دو به امور زمینی باز می گردد، و تفکر جادویی هم پای تفکر علمی، منطبق است بر اصول و قواعد تجربی، در نتیجه خدائی که معجزه نکند و ناکار آمد از آب در آید، و یا وقتی که ترنند شعبده باز لو برود، و قوانین دینی و مصلح دینی دچار بی اعتباری شود، مردم چنین خدائی را اندک اندک بفراموشی خواهند سپرد. من فکر می کنم این روند فروپاشی آسمان برای خدای جمهوری اسلامی ایران در شرف تکوین است. البته، بی آنکه جای امیدواری داشته باشیم، زیرا از دیدگاه من آلترناتوی های جامعه ایران هنوز آماده به عهده گرفتن دوران گذار به جهان زمینی و واقعی نیستند. باید بررسی کنیم که این موانع کدامند؟

این فروپاشی با اختناق و یا با حذف نظریات مخالف «مصلحت نظام» در خبر گزاری فارس نیز نمی تواند مانع تحولات آینده ایرانیان بشود. زیرا از این پس برای ما آشکار است که «مصلح دینی و اسلامی» در تضاد با منافع ایرانیان برای دستیابی به شناخت عینی و فرهنگ اصیل و پیشگام قرار گرفته است. هیچ مصلحتی فراتر از مصلحت انسان نیست، و هیچ قانون اجتماعی را نمی توانیم برتر از شناخت بدانیم و برای ابد و ازل آن را تثبیت کنیم، زیرا شناخت نزد انسانها هرگز ایستا نیست. شناخت نوین از دین، می تواند موجب الغای دین شود، و هیچ جای شگفتی و تأسفی ندارد. با این وجود امکانات جایگزینی شناخت عینی بجای شبه شناخت و کلاهبرداری متافیزیک نیز باید فراهم باشد. که در حال حاضر در این ساعت چنین امکاناتی فراهم نیست و یا اینکه از دید من پنهان مانده؟ در هر صورت من از وضعیت خودم می توانم بگویم که آماده نیستم. برخی مسائل هست که هنوز کاملاً برای من روشن نشده، شاید پژوهشگران و منتقدان دیگری به پاسخ نهائی دست یافته باشند... برای مثال «نیاز به اعتقاد» به عنوان عنصر بنیادی برای ساختار روانی انسان که در روانکاوی آن را «پدر تخیلی» می نامند، یا چگونگی اعتقادات دینی در ناخودآگاه، عنصر بازدارنده پیشرفت در اعتقادات دین اسلام، و خلاصه فهرست انتقاداتی که در زمینه دین می توانیم مطرح کنیم و نمی توانیم با چنین مسائلی از روی تسامح رفتار کنیم. به سخن دیگر یعنی مجموعه مسائلی که تا امروز جزء برنامه منتقدان دینی اپوزیسیون های پنتاگونی نبوده و نمی تواند باشد، زیرا این خود فروختگان و درمانده های بیچاره ای که به دلارهای امریکائی دلخوش هستند، از معدن الماس ۱۸ کارائی که ما در حال کشف آن هستیم بی اطلاع هستند، در حالی که دلار اندک اندک از دور خارج می شود، مثل تمام خدایانی که در آسمان ساکنند و رعد و برقها و طونهای مهیبشان دیگر از رونق افتاده است.

با درک مفهوم «مهندسی فرهنگی» و گسترش ارزش های فرهنگ اسلامی، در ذهنیت دینی نزد صغار هرنندی ها مثل «راهبیمائی اربعین»، خیلی روشنتر پی می بریم که چرا طی قرون گذشته حتی یک کشف یا اختراع از کشورهای اسلامی به ثبت نرسیده، و حدود یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان بیشتر به جامعه ای مصرفی شباهت دارند که تنها شانس آنها این بوده که ۶۰٪ از ذخیره سوخت استراتژیک جهان زندگی می کنند. آیا چیزی در این دین هست که مانع تحول و شناخت نزد این ملتها بوده؟

با آگاهی به این امر که منابع زیر زمینی این کشورها بعضاً یا به بهای جانیشان تمام شده، مثل مردم کشور سوریه، عراق و لیبی (کشورهای آفریقائی مثل مالی و نیجریه... به دلیل منابع اورانیوم، الماس و منابع دیگر)، و یا به دلیل نفت به

از ای محصولات جهان صنعت، جامعه اسلامی را به کام سرمایه داران و بورژوازی و روحانیت محلی به حالت رکود در آورده و یا بهتر بگوئیم رکود تاریخی را تثبیت کرده است. احتمالاً این وضعیت با توجه به توازن نیروهای حاضر در صحنه بین المللی تا وقتی که منابع زیر زمینی مثل گاز و نفت به اتمام نرسیده و شرکتهای بزرگ چند ملیتی و یگانهای تروریستی نظام سرمایه داری، روحانیت مبارز و بورژوازی مبتذل جهان سومی را تغذیه می کند ادامه خواهد یافت : در فقدان آلترناتیوهای اجتماعی اصیل و نیرومند، و از همه بدتر وجود آلترناتیوهای ساختگی و دست ساز امپریالیستی، و تحمیل بین المللی رکود به رشد نیروهای مولد با اولویت سود سرمایه برای سرمایه داران به مثابه یگانه انگیزه کار و تولید. ولی انسانها در مبارزات اجتماعی و طبقاتی (بخوانید جنگ طبقاتی و تحمیلی) از هر فرصتی برای پیمودن و عبور از این گردنه تاریخی استفاده خواهند کرد. مبارزان اجتماعی نیز الزاماً همه شبیه چه گوارا و لنین نیستند، بلکه افراد خیلی عادی هستند که در چنبره مشکلات روزمره برای زندگی روزمره تلاش می کنند، مثل کارگران کارخانه فولاد بویر صنعت یاسوج که یکسال حقوق معوقه خود را مطالبه می کنند.

در این مفهوم ما همه مبارزان اجتماعی هستیم... ولی مبارزه به هیچ عنوان موضع گیری در مقابل مردم مسلمان ایران نیست، بلکه ما باید در کنار آنها باشیم، چونکه مبارزه اجتماعی به این معنا ست که مردم از گول خوردگی تاریخی بیرون بیایند، و اگر ترفندی در کار بوده این ترفند شعبده باز را کشف کنند. یعنی کار بسیار خطرناکی که می تواند به بهای جان آدمها تمام شود. در حالی که، اگر اختناق و تهدیدی در کار نبود، اثبات این موضوع که قرآن کلام خدا نیست به سادگی ممکن می شد و هر کودکی می تواند آن را درک کند. برای مثال، امکان وجود چنین خدائی تا این اندازه متناقض و تهی از ابتکار عمل برای راهنمایی «اشرف مخلوقات» که در آیه های ۶ و ۷ سوره بقره می بینیم ناممکن است. بسیاری از منتقدان دینی نیز به همین آیه ها اشاره داشته اند، ولی تحلیل من با تحلیل های موجود اندکی متفاوت است. شاید ناباورانه بنظر رسد، ولی من مطمئن هستم که برای خروج همه ایران از دین اسلام و اثبات دروغی به این سترگی ما به چیزی فراتر از این دو آیه نیازمند نیستیم. خدائی اگر وجود داشته باشد، نمی تواند متناقض و تهی از ابتکار عمل باشد، و بجای حرف حساب دائماً اشرف مخلوقات را به لجاجت و پا فشاری روی خنگی گریه اش تهدید کند. که متعاقباً فراشباهی هایش روی زمین با الهام از همین الگو انسانها را به جرم اخلال در نظم جامعه مذهبی به مرگ محکوم کنند. در هر صورت ما برای زندگی به این دو آیه نیازمند نیستیم و هیچ چیزی از آن نمی آموزیم، و نه حتی از وجود خدا مطلع می شویم، چون که «خدا» در این آیه های گوئی به ما می گوید شماها آدم بشو نیستید، و از خدای بخشنده مهربانی که می خواست ما را راهنمایی کند استعفا می دهد، و از روی عصبانیت و بی حوصلگی به وعده سر خرمن اکتفا می کند و بجای پاسخگوئی به ابهامات، راهنمایی هایش را به آتش جهنم موکول می کند.

جمهوری اسلامی ایران در ادامه حدود ۱۴۰۰ سال اسلام در ایران، یعنی چیزی نزدیک به ۵۰۰۰۰۰ روز از نخستین روز سرکوب خونبار خیزش شهر استخر تا امروز سر منشأ هیچ تولید معنی داری نبوده (البته بجز تولید شبه شناخت، و تولید جامعه ریاکار)، و در این سه دهه گذشته اگر چیزی تولید کرده، از نوع جهان سومی بوده، یعنی کارخانه و ابزار تولید را خریداری کرده است. چون که دین اسلام با کهن الگوهایش مشوق کار، خلاقیت، والاگرایی و شناخت نیست، بلکه اقتصاد دین اسلام به راهزنی، غارت و کلاهبرداری متافیزیک با وجوهاتی که مردم به رهبران مذهبی می پردازند تکیه دارد. امروز دستگاه دین اسلام، طبقه روحانیت و بازار روی منابع طبیعی ایران دست گذاشته اند. به این معنا که منابعی در طبیعت به شکل رایگان وجود دارد که بدون مداخله انسانی و کار انسانی به منبع درآمد تبدیل شده، که این درآمد نیز با معامله و یا در اشکال خشونت بارتر مثل جنگ یا تحریم که جزئی از جنگ است، بین طبقه حاکم و کمپانی های نفتی تقسیم می شود، از جمله حق حسابهایی که آخرین نمونه اش معامله بین مقام ایرانی و شرکت نفت توتال بود

که به نسبت ۶۰ میلیون و ۱۵۰ میلیون بین هر دو تقسیم شد، دانه هائی هم برای کبوترها یعنی مردم پخش می کنند. گاهی گذاری هم قدرتهای بزرگ ذخیره درآمدها را یکجا بالا می کشند، مثل ۲۰۰ میلیارد دلار ذخیره دولت لیبی در دوران معمر قذافی، و یا توقیف درآمدهای خود ایران، که البته از دیدگاه من، جمهوری اسلامی ایران با آگاهی به چنین احتمالی که ممکن است نپردازند نفت فروخته است و در واقع این پولها را دو دستی تقدیم کرده است. این اشتباه بزرگی ست که همه باور کرده ایم که ایران را تحریم کرده اند... نه. شاید که حقیقت چیز دیگری باشد، و شاید که جمهوری اسلامی و باند نفت خواری که با پرده استتار دین و اسلام در ایران حکومت می کند، به اندازه خود امپریالیستهای غرب به این تنش نیازمند باشد. با نگاهی به جامعه امروز ایران، می بینیم که تمام این دانه ها یعنی انرژی که سهم مردم می شود، به هر اندازه ای که هست صرف امور مذهبی می شود که هیچ ارتباطی با زندگی روزمره ندارد، و به هیچ مشکلی عینی پاسخ نمی گوید، به سخن دیگر خود دین خودش را بجای مشکل تحمیل کرده است. و تمام خریده ها مثل هواپیمای مسافربری یا قطار و جز اینها که با درآمد نفتی صورت می گیرد بیشتر به تسهیل مسافرت زائران و انجام وظایف دینی اختصاص دارد. در اینترنت نیز اگر دقت کنیم، در کنار تبلیغات تجارتي برای فروش بنجل های وارداتی، با حجم عظیمی از مطالب و ادبیات دینی روبرو می شویم. در حالی که داندلود کتابها همیشه به سادگی ممکن نیست و یا اساساً ممکن نیست مثل کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق» نوشته عبدالهادی حائری، یعنی «مهندسی اینترنتی و فرهنگی» خاصی که صاحبان آن یا حزب الله و بازاریها هستند و یا اپوزیسیونهای ایرانی در بازار پنتاگون.

بطوریکه می بینیم، آقای صفار هرندي در ادامه نهیب رهبر از «مهندسی فرهنگی»، راهپیمائی اربعین را مثال می آورد، ولی از کار فرهنگی به معنی کار پژوهشی علمی و یا هنری و فنی حرف نمی زند، اگر هم در جای دیگری از پژوهش حرفی گفته می شود، منظور پژوهش اسلامی با نتایج از پیش تعیین شده است. در هر صورت تمام راه ها به رم ختم می شود، و از شیر مرغ تا جان آدمیزاد، هواپیما تا اینترنت همه در خدمت اسلام به کار گرفته می شوند. به همین علت اسلام نیازی به پژوهش علمی ندارد، چون که حرف اول و آخر را گفته است، هیچ چیز تازه ای برای آموختن وجود ندارد، قرآن کافی ست. البته قرآن نیز مثل شاهنامه فردوسی فقط در جایگاه نمادینه مطرح است و نه هرگز خواندن آن به مفهوم واقعی کلمه، و با میانجیگری طبقه روحانیت زیرا احتمالاً اگر این کتاب به شکل صحیح و آزادانه و با آگاهی به معرف شناسی زمانه خوانده شود، بی هیچ پیشداوری و نه از سر تسلیم و ترس، مطمئناً اگر تمام اسلام از هم فرو نپاشد دیوارهایش ترک برخواهد داشت.

و ادعا بر این اصل اتکا دارد که هیچ رازی نیست که در اسلام نامکشوف باقیمانده باشد، هیچ کشف و اختراعی هم وجود ندارد که فرمول اصلی اش در قرآن نیامده باشد. در این چشم انداز در «مهندسی فرهنگی» اثری از آثار ضرورت تولید یا شناخت و دموکراتیزاسیون آن در جامعه نمی بینیم (در زمینه دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر نیز بین جمهوری اسلامی و اپوزیسیون های پنتاگونی هیچ تفاوتی وجود ندارد، هر دو با این موضوع به شکل بنیادی بیگانه اند). بلکه مسئله از دیدگاه دستگاه دین اسلام مشخصاً به «مصلح دینی و اسلامی» محدود می شود.

در اینترنت فارسی اگر جستجو کنید، کشف خواهید کرد تنها جایی که «دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر» به مثابه شاخص اصالت کار هنری و فرهنگی مطرح شده، گاهنامه هنر و مبارزه، داوطلب پدافند فرهنگی پرولتاریای ایرانی بوده است. ما می گوئیم هر گونه فعالیت فرهنگی و هنری (طبیعتاً آموزشی) که دموکراسی یعنی برابری تمام افراد جامعه را در نظر نگیرد تروریسم فرهنگی و ناتوی فرهنگی خواهد بود. زیرا برای ما که ساختمان سوسیالیستی را برای جامعه خودمان مناسبتر می دانیم، سرنوشت شناخت، خلاقیت و تولید توده ها از اهمیت استراتژیک اجتناب

ناپذیری برخوردار است. واژگانی مانند نخبه، برگزیده، دانش آموز استثنائی، نابغه و امثال اینها در فرهنگ اجتماعی ما جایی ندارد. ما در مقابل فرد نابغه، جامعه پیشگام و مترقی را سنگر بندی می کنیم تا رشد آزاد افراد را تضمین کند، همه افراد. بی هیچ استثنائی. اگر حتا یک نفر از میراث فرهنگی محروم ماند، تمام نظام زیر علامت سؤال خواهد رفت، زیرا از دیدگاه ما شناخت، خلاقیت، زندگی منحصر به افراد نابغه و برگزیده نیست، و به مصلحت هیچ دین و خدا و آثار علمی و هنری و ادبی هیچ پیغمبری هم محدود نمی شود. و وقتی که نظام طبقاتی و سرمایه داری میراث فرهنگی را مثل منابع طبیعی خصوصی سازی کرد، از دیدگاه ما تروریسم است و رشد نیروهای مولد ما را تخریب می کند، و در چهارچوب مبارزه طبقاتی باید برای آن تصمیم بگیریم.

من پیش از این در مقالات دیگری که در این زمینه نوشته ام (۲) نشان داده ام که این «مهندسی فرهنگی» تا چه اندازه با ناتوی فرهنگی همخوانی دارد. (باید اضافه کنم که ناتوی فرهنگی، فرهنگ غربی یا مدرن نیست بلکه مجموعه ترفندهائی است که ایالات متحده آمریکا برای تحکیم و تثبیت فرمانروائی خود علیه کشورهای هدف گیری شده به کار می برد). برای درک عمیقتر این «مهندسی فرهنگی» مجبورم اندکی به مسئله هسته ای ایران بپردازم، در بحرانی که به نام «بحران اتمی ایران» طی سالها شهرت یافته، باید بدانیم و آگاه باشیم که نگرانی امپریالیستها تولید انرژی هسته ای و حتا ساخت بمب اتمی و حقوق بشر در ایران نبوده و نیست، بلکه مستقیماً رشد نیروهای مولد ایران و در پی آن قدرت و استقلال ایران را هدف گرفته است. به علاوه، باید در نظر داشته باشیم که ایران در عین حال سر راه ابریشم قدیم و جدید واقع شده... با توجه به چنین تحلیلی می بینیم که با وجود همه اختلافات ظاهری، و ماجرای «برجام»، در عمل جمهوری اسلامی ایران و با «مهندسی فرهنگی» از دیدگاه آقای هرندي عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی کاملاً در راستای نیازهای امپریالیستها و ناتوی فرهنگی حرکت می کند: زیرا اگر شاخص و یا ارزش معتبر برای فعالیت فرهنگی راهپیمائی اربعین باشد، فعالیت اقتصادی جانبی خرید ارباس اروپائی و یا بونینگ امریکائی برای حج عمره خواهد بود. چنین اموری به هیچ عنوان موجب نگرانی ایالات متحده آمریکا و هم پیمانانش نیست بلکه کاملاً بر عکس، «مهندسی فرهنگی» دست کم به یکی از عناصر نفوذی پنتاگون برای پیشبرد طرح تجزیه خاور میانه بزرگ پاسخ مثبت می گوید، یعنی ایران را به یکی از همکاران ایالات متحده در جنگ مذهبی تبدیل می کند. با توجه به چنین نگرشی به «مهندسی فرهنگی»، نگرانی غرب استعمارگر برای متوقف نگهداشتن رشد نیروهای مولد ایران برطرف می شود.

روشن است که رشد نیروهای مولد ایران، می تواند برای تولید کننده های حاکم در سطح جهانی رقیب تازه ای به وجود بیاورد، و با رشد نیروهای مولد ملت ایران از امنیت و استقلال بیشتری برخوردار خواهند بود، یعنی اموری که ممکن است مداخلات کشورهای امپریالیستی و اقدامات «بشر دوستانه» آنها را مختل و یا متوقف کند.

در حالی که «راه پیمائی اربعین» و یا تنزل دادن مفهوم جنگ در سوریه به حفاظت از «مقبره حضرت زینب» که یکی دیگر از نمونه های «مهندسی فرهنگی» است برای امپریالیستها و طرح تجزیه و ایجاد خاور میانه بزرگشان کاربرد پیدا می کند، و افرادی مثل آقای هرندي هستند که با اتکا به ۱۴۰۰ سال اسلام و گروگانگیری ایران، و با سوء استفاده از توده های ناآگاه و تروریزه شده، با تحمیل تخیلات اسلامی و به کام منافع طبقه روحانیت و بازاری، که امروز با بهره برداری از منابع طبیعی ایران، نیروهای مولد و پتانسیل فرهنگ ایران را به خشکسالی دائمی محکوم کرده اند، و بر این اساس ایشان و دستگاه دین اسلام به خوبی به این نیاز مبرم امپریالیستها و استعمارگران پاسخ مثبت می گویند.

گروگانگیری در سفارت آمریکا، گروگانگیری ملت ایران

در ادامه همین تحلیل در نقطه مفصلی با خصوصیت گروگانگیری در ساخت و ساز «امت اسلامی» می توانیم به دوران آغاز تهاجم دستگاه دین اسلام به انقلاب بهمن ۵۷ نیز ببینیم و تسخیر سفارت امریکا در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ را به یاد بیاوریم که طی آن تعدادی دیپلمات امریکائی توسط تعدادی از «دانشجویان خط امام» به گروگان گرفته شدند. ولی امروز وقتی به این رویداد بین المللی فکر کنیم، می توانیم به نتیجه دیگری برسیم. در مورد حرکت «دانشجویان خط امام»، به نحوی خاص می توانیم بگوئیم که در شرایط انقلابی می خواست تعدادی از عناصر امپریالیسم جهانی را به اسارت خود در آورد، و احتمالاً به اطلاعات ایکس و ایگرگ دست یابند، ولی این موضوع گرچه می تواند ارزش خاص خودش را داشته باشد، ولی از سوی دیگر و از دیدگاه دیگری، یعنی مشخصاً از دیدگاهی که آن را ناخودآگاه جمعی می نامیم، به شکل خاصی ماهیت ایدئولوژی اسلامی و همین خصلت گروگان گیر آن به ما نشان می دهد، و دقیقاً مثل یک اشتباه لفظی که می تواند محتوای ناخودآگاه داشته باشد و از روی سهو به زبان می آید، معنای اصلی اش گروگانگیری ملت ایران بود، نه اینکه «انقلاب اسلامی» و یا «جمهوری اسلامی» مردم ایران را گروگان گرفته باشد، بلکه ایرانی ها از ۱۴۰۰ سال پیش به گروگان تبدیل شده بودند، و تسخیر سفارت امریکا و گروگانگیری تنها بازگشت واپس زده است. یعنی تمایلی ناخودآگاه که به نوعی تکرار واپس زده و الزاماً تغییر شکل یافته بود. با گروگانگیری از بزرگترین قدرت اقتصادی و تکنولوژیک و علمی و نظامی جهان سرمایه داری، من به آزادی خودم باور می کنم، به انقلاب خودم باور می کنم، به خدای خودم بیشتر ایمان می آورم و افتخار می کنم که «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» به همانگونه که با کشتن «کافران» به ایمانم و یا دروغهایی که بخودم می گویم بیشتر ایمان می آورم. در تسخیر سفارت امریکا و گروگانگیری، این جامعه اسلام زده ایران بود که وضعیت خود را به مثابه گروگان به نمایش عمومی گذاشت. امروز هیچکس به این گروگانهای بازمانده در ایران خسارتی نمی پردازد.

به یاد داشته باشیم :

در این نوشته ما دست کم یکی از عناصر متناقض در گفتمان یکی از رهبران جمهوری اسلامی ایران را شناسایی و افشا کردیم. صفار هرنندی کمونیستها را به دلیل تمایلات پر رنگ ایدئولوژیک و تصمیم گیری برای همه امور جامعه محکوم می کند (یعنی چیزی که بیشتر از یک پیشداوری رایگان نیست) ولی خود او کاربست همین روشی را که به کمونیستها نسبت می دهد، برای خودش و وزارتخانه اش جایز می داند. بی آنکه به روشنی اعتراف کند که «مهندسی فرهنگی» او به تحمیل توده ها، حکم ارتداد، شلاق، شکنجه، تروریسم و گروگانگیری در سطح توده های عظیم اتکا دارد.

تجربه دین سالاری در ایران با شکست مواجه شده، و جامعه ایران بی آنکه بتواند روی حمایت دولت حساب کند، باید بتواند آلترناتیوهای خودش را به شکل مستقل و به دور از دست یازی و توطئه های امپریالیستی پرورش دهد. دلایل بسیاری برای بیرون کشیدن ایران از وادی اسلام و نظام سرمایه داری وجود دارد، که همه آنها هنوز به دقت شناخته شده نیست. و ما نه به یک یا دو پژوهشگر بلکه به پژوهشگران بسیاری در زمینه های علوم انسانی نیازمند هستیم تا درک وضعیت ایران و مشکلات آن را با دقت بررسی کنند. از دیدگاه من بدون خروج از دین و وادی اسلام، در سطح توده ها، هیچ تحول اساسی در ایران ممکن نخواهد بود. و همین موضوع در مرکز مطالعات فعلی من در دست بررسی ست.

مشکل ایران با جدائی دین از دولت حل نخواهد شد، زیرا احمد کسروی را در دوران جمهوری اسلامی ایران به قتل نرسانند، ولی در دوران جمهوری اسلامی نام یکی از خیابانها به نام قاتل او نامگذاری شد. وجه مشخصه اسلام اعمال

زور و تهدید و تروریسم است. بخش مهمی از مسلمانی ایرانیان از روی ترس و وحشتی ست که عملاً دستگاه حاکم دینی بر تمام جامعه اعمال می کند. چیزی در بنیادهای دین اسلام هست که والایش یا والاگرایی نزد انسانها را محکوم به خاموشی می کند و در مقابل آن پرچم شهادت را به مثابه یگانه امکان برای بودن و باز شناسی هویت فرد به اهتزاز در می آورد، و اشاره آقای صفار هرنندی به «راه پیمائی اربعین» نیز چیزی جز این را تأیید نمی کند. به همین علت با وجود این «مهندسی فرهنگی» دین سالار و شهادت محور تحول و پیشرفت در ایران ناممکن خواهد بود. ما باید بتوانیم بر این ترس چیره شویم. و من در این توهم نیستم که کهن الگوی شهر استخر تکرار نخواهد شد.

محروم کردن این همه جوان ایرانی از کار و آموزش و نپرداختن حقوق معوقه کارگران، خصوصاً آنانی که زن و فرزند دارند بی شباهت به کشتار جمعی زندگی در سرزمین ایران نیست. از سوی دیگر کهن الگوی شهر استخر صرفاً به قتل عام مردم شهر به دست دین اسلام خلاصه نمی شود، بلکه این کهن الگو یادآور خیزش مردم ایران نیز هست و امروز شاید بی آنکه بدانیم در بطن این خیزش تاریخی باشیم، استخر یک بار دیگر از خاکستر به خون نشسته بر می خیزد. ولی این بار بهتر است آگاه باشیم و از خودمان بپرسیم که آیا بین خیزش مردم شهر استخر و تلاش امروز ما برای درک وضعیت کنونی و عبور از دین سالاری و نظام سرمایه داری که در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر عمل می کنند رابطه ای هست یا نه؟

حمید محوی

پاریس/۸ دسمبر ۲۰۱۶

تابلو در صفحه اول، اثر حمید محوی. تیترا: «در پایان جهان»

۱) هماهنگی مهندسی فرهنگ اسلامی و مهندسی ناتوی فرهنگی یعنی مجرای نفوذی امپریالیسم جهانی برای تثبیت حاکمیت جهانی ایالات متحده، تضمین نظم طبقاتی، و سرانجام خصوصی سازی زندگی برای یک اقلیت ناچیز بسیار ثروتمند در جهان در مقایسه با توده های ۷ میلیاردی که بر اساس محاسبات جمعیت شناسان در سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ برای سال ۲۰۵۰ به ۹ میلیارد و ۷۲ میلیون نفر خواهد رسید، یعنی رویدادی که بیش از پیش ممکن است ناتوی نظامی را جایگزین ناتوی فرهنگی کند و به سخن دیگر جنگ سخت بیش از پیش جایگزین جنگ نرم شود که علاوه بر ضرورت تضمین منافع سرمایه، هدفش کاهش جمعیت کره زمین خواهد بود. بخش مهمی از تولیدات سینمای هالیوود نیز روی همین موضوع تمرکز دارد.

۲) ناتوی فرهنگی و رژیم اسلامی در ایران جبهه متحد سرمایه و ثروت علیه فقر

۳) ضمیمه: برگرفته از سایت بیتوته:

<http://www.beytoote.com/iran/bastani/estakhr-city.html>

شهر باستانی استخر

مکانهای تاریخی ایران «مجموعه:

استخر نام شهری باستانی است واقع در استان فارس ایران. املاي تاریخی آن اصطخر است. استخر بزرگترین شهر در در دوران خود بوده و به گفته تاریخ نویسان چهاردروازه داشته که در حال حاضر یک از آنها در سر پیچ دوراهی مرو دشت ارسنجان و دیگری در جنوب شهر مرو دشت قرار داشته است.



در هفت کیلومتری ویرانه‌های تخت جمشید، ویرانه‌های شهر استخر معروف به «تخت طاووس» قرار دارد. آثار بجامانده از این شهر شامل دروازه سنگی، ستون‌ها و دیواره‌های سنگی است که به روزگار هخامنشی تعلق دارد. در این شهر، بازمانده سازه‌های اسلامی، ساسانی و اشکانی و ظروف و آثار سده‌های آغازین هجری در آن کشف شده است. آب شهر استخر از رود سیوند تامین می‌شده است.

این شهر تا پایان پادشاهی ساسانیان از آبادترین و با شکوه ترین شهرهای ایران باستان بود، اما توسط اعراب تسخیر گردید و به دلیل خیزش‌های پیاپی مردم (از سال ۲۳ تا سال ۲۹ هجری) بارها فتح شد و مردم آن قتل عام شدند و پس از آن تنها ویرانه‌ای از آن برجای ماند.



اولین بار استخر در زمان عمر بن خطاب توسط عثمان بن ابی العاص تسخیر شد و اموال و زمین‌های مردم به غنیمت گرفته شد و هم چنین برای آخرین بار در سال ۲۹ هجری عبدالله عامر گماشته عثمان پس از تسخیر شهر گور بسوی استخر شتافت تا خیزش چند باره مردم استخر را سرکوب نماید ولی با مقاومت سخت و گسترده آنان روبرو شد، اما سرانجام مردم را کشتار نمود و شهر را دوباره تسخیر کرد.»

یک دقیقه هورا

برای مقاومت قهرمانانه نیاکان ایرانی ما در شهر استخر

خیزش ادامه دارد

گاهنامه هنر و مبارزه

۸ دسمبر ۲۰۱۶